

«روح آشپزخانه»

این فیلم در سال ۲۰۰۹ جایزه ویژه جشنواره فیلم ونیز را از آن خود کرد و برنده جایزه ویژه داوران برلینا له شد.



فیلم «روح آشپزخانه» در رابطه با رونق گرفتن رستورانی محلی در منطقه‌ای صنعتی است. زینوس آشپزی متوسط است که با استخدام یک آشپزی حرفه‌ای، مشتری‌های خود را از دست می‌دهد و مجبور می‌شود با راه کارهای تازه‌ای همچون موسیقی راک و هائوس مشتری‌های تازه‌ای جذب کند. رستوران روندی منطقی را طی می‌کند؛ از یک رستوران محلی بی‌هویت، آرام آرام مدرن و جوان پسند می‌شود. این فیلم به دلیل هویتی گاه به گاه کم‌دی، شخصیت‌های تیپیک دلپذیری را در خود جای داده است: پیرمرد مستاجر، معشوقه بی‌وفا و مرد بی‌وجدانی که فقط به دنبال خریدن زمین رستوران است. در واقع شخصیت‌پردازی این فیلم را می‌توان توامان از نقاط ضعف و قوت آن دانست. قوت به دلیل جذابیتی که کاراکترها به داستان اضافه می‌کنند و ضعف به دلیل قابل پیش‌بینی کردن روند داستان. شاید بتوان گفت جذاب‌ترین و خوش‌ساخت‌ترین کاراکتر این فیلم، خود زینوس باشد که تا حد بسیار زیادی از کلیشه‌های فیلم جدا می‌ماند. شخصیت زینوس دارای ابعاد روانشناختی جذابی است که او را از سایر کاراکترها مجزا می‌سازد. یکی از هوشمندانه‌ترین اقدامات نویسنده، قرار دادن ضعف جسمی برای زینوس است. زینوس تقریباً در تمام طول فیلم درگیر کمردردی شدید است که او را از کارهایش باز می‌دارد و صدماتی به سبب اعتراض به بیمه‌های درمانی در آلمان را فراهم می‌کند. کاراکتر ایلیا، برادر زینوس در برابر زینوس ضعیف‌تر عمل می‌کند. زیرا از کلیشه‌های برادر / دزد / آدم باحال فراتر نمی‌رود و پیچیدگی خاصی به داستان نمی‌افزاید. روند فیلم‌نامه در سی دقیقه اول خود، می‌تواند کسل‌کننده باشد. زیرا پرورده دریافت اطلاعات توسط مخاطب بسیار کُشدار و بی‌هدف است، به طوری که بدیهیات بارها تکرار می‌شوند و چیزی به مخاطب اضافه نمی‌شود. از لحاظ فرمی، فیلم بجز در لحظاتی خاص، چیز قابل توجهی برای ارائه ندارد. نماها به

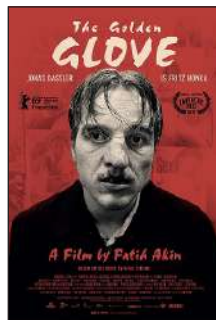
«دستکش طلایی»

این فیلم نیز همچون دیگر ساخته‌های آکین در جشنواره‌های مختلفی اکران شد.



مسائل اخلاقی به سر می‌برد و در کنج عزلت به ورطه هولناک «انحراف» سوق داده می‌شود. البته آکین بواسطه دوربینی که ناظر بر اعمال و رفتار قاتل سریالی ست، سعی نمی‌کند سمپاتی تماشاگر را نسبت به او جلب کند که این تمهیدی درست به نظر می‌رسد. اما این رویه مطلوب در آن روی سکه، چیز قابل عرضی برای روکردن ندارد. تکیه درام نه بر ایجاد سمپاتی نسبت به اعمال و رفتار هونکا است و نه کارکردی آنتی‌پاتی گونه در مواجهه با او در پیش می‌گیرد. زیرا اصرار بر نمایش پر جزئیات چهار جنایت مشابهی که قاتل انجام می‌دهد، نگاه بیننده را از فرط خستگی و لوث شدن پیرنگ، صرفاً به پایان فیلم و عاقبتی که در انتظار قاتل است معطوف می‌کند. اما برگ برنده آکین ر باید در فضا سازی خارق‌العاده‌اش و نسبتی که این مهم با پیشبرد درام برقرار می‌کند، جست‌وجو کرد. حضور اکثر طعمه‌های هونکا در بار «دستکش طلایی» (چه اسم باسما و آپرونیکی) و نحوه مواجهه نسبتاً هم‌سان کاراکتر محوری پیرنگ با مقتولین در فضایی که جملگی از صورت‌های دفرمه و کج و معوج برخوردارند، جغرافیای زیستی اجتماعی له شده را نشانمان می‌دهد که حتی حرف‌های مصفا و زیبای راهبه، چیزی از خباثت محیط نمی‌کاهد. بطری نوشیدنی هم در این میان حالتی موتیف‌وار و تعیین‌کننده‌ای را در جهت اوج و فرود تصمیم هونکا، برای شدت بخشیدن یا دست‌کشیدن بر اعمال شنیع وی ایفا می‌کند.

اگر از شخصیت‌پردازی قاتل و فضا سازی کم‌نظیر اثر گذر کنیم، نباید به خرده‌داستان حضور دختر و پسر موجه در متن و حاشیه بار دستکش طلایی بی‌توجهی نشان دهیم. آکین با رویکردی کنایه‌برانگیز تنها افرادی را مصون از ارتکاب افعال زشت قلمداد می‌کند که هیچ ارتباطی با جهان پیرامون مملو از نازیبایی‌ها برقرار نمی‌کنند. تنها این دو هستند که منقطع از کثافت دورشان به زیست به اصطلاح بی‌درد سر خویش ادامه می‌دهند و از گزند هونکا در امان می‌مانند. حتی وقتی قاتل بی‌دست و پای داستان از لانه نکبتی‌اش به بیرون گریز می‌زند، در انجام فعل مجرمانه به موفقیتی دست پیدا نمی‌کند و دست از پا درازتر به دنیای زشتی‌ها پا می‌گذارد.



مردی دائم‌الخمر و منحرف به اسم «فریتز هونکا» در بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵، چهار زن را به فجیع‌ترین شکل ممکن و در حالی مشابه هم به قتل رساند و جسد مثله شده همگی‌شان را در بین دیوار خانه محقرش پنهان کرد. «فاتح آکین» کارگردان ترک‌تبار آلمانی در درام خوشونت‌بارش این داستان و ایده موجز و کوتاه‌ش - که عیناً در عالم واقع رخ داده است - را دستمایه فیلمش قرار داد. «دستکش طلایی» در جزئیات روی دادن قتل‌ها، موبه‌مو وفادار به اصل ماجراست. البته این به خودی خود عیب یا خسنی را متوجه فیلم‌ساز نمی‌کند. حسن اثر درست در نمای معرف، آغوش خود را به سوی مخاطب باز می‌کند. در نمای ثابتی که هونکا (یوناس داسلر) مشغول پیدا کردن راه چاره‌ای برای خلاص شدن از دست جنازه زن بی‌خانمانی ست که پیش‌تر با وعده غذا و نوشیدنی به او پناه آورده است، ما با یک بیان موجز تصویری - به دور از اضافه‌گویی - به کنه شخصیت قاتل پی می‌بریم. تعداد قابل توجه عکس‌های برهنه زانی که بر دیوار جا خوش کرده از هونکا کاراکتری را به نمایش می‌گذارد که در محرومیت